

بحث نهایی در آیه هفتم سوره هود؛ تفسیر آیاتی از سوره ذاریات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى
آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ،^۱ بحثی که لازم بود اینجا ما کردیم، بعد منتقل به آیه ذاریات
می‌شویم، تتمه مختصری که بینهماست عرض می‌کنیم. البته این تأکید است و مقدار
مختصری تدوین است.

در کل آیات خلقت، خلقت انسان و غیر انسان در قرآن و همچنین روایات ما،
خلقت در بُعد اول و در ابعاد دیگر بر محور زوجین است و مرگبات. «إِنَّا خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»^۲، یا «مِنْ طِينٍ»^۳ و یا... در تمام این‌ها «من» را ملاحظه
می‌کنیم ماده است. چه تراب باشد، چه طین باشد، چه نطفه باشد. هر چه باشد،
مجموعه اجزائی که انسان از آن اجزاء آفریده شده تمام اجزاء مادّیه است و غیر مادّیه
ما در کار نداریم. روی این باز فکر بفرمایید. چون فلاسفه برای خود و دیگران
بدبختی ایجاد کردند و یکی از جعلیات خلاف عقل و خلاف کتاب و سنت آنها،
عقیده به مجرد یا مجرداتی است غیر حقّ سبحانه و تعالی و برای اثبات اینکه مجرد
فقط الله است زحمتی ندارد، برای نفی اینکه مجرد غیر الله داریم، مقداری باید
زحمت بکشیم.

۱. هود، آیه ۷.

۲. انسان، آیه ۲.

۳. ص، آیه ۷۱.

جزء ۲۶ و ۲۷ را که مجلد سابع و العشرون است، صفحه ۳۳۷ آیه ذاریات که مهم‌ترین محور بحث است راجع به ترکب کلّ ما سوی الله. الله سبحانه و تعالی ترکب ندارد، بلکه تجرّد است، نمی‌خواهیم بگوییم تجرّد مطلق است، چون ما تجرّد نسبی نداریم، مگر اینکه نیروی مادّی را ما مجرد نسبی نام نهیم، ما در اسم که بحث نداریم. یا مجرد مطلق یا غیر مجرد مطلق. مجرد مطلق حقّ سبحانه و تعالی است و غیر مجرد مطلق کلّ خلق است، چه اینها ماده باشند، مادّی باشند، نیرو باشند، نیروی مسموع باشند، غیر مسموع باشند، مرئی باشند، غیر مرئی باشند. بتوانیم با حواسّ درونی یا برونی آنها را دریافت کنیم یا نتوانیم، بالاخره هست. نیرویی که برخاسته از ماده است و ماده مخلوق منہ آن نیرو است، این نیرو دارای ترکب است، زمان است، تغیر است، تمام خصوصیات ماده در آن نیرو است. «للمادّة میزتان اثنتان عن المجرّد المیّزة الاولى المادّية الاولى کوناً لا کیاناً» ماده، چه خود ماده باشد و چه نیروی ماده که می‌گویند الطاقه المادّية. آنکه نمودار است کلاً در کلّ موجودات مادّی؛ چه پیدا باشند و چه نهان، عبارت است از ترکب، بعد تغیر، بعد زمان و از این قبیل که چهار خصوصیت است. آنکه قرآن بر آن تکیه کرده است و استدلال می‌کند عبارت است از زوجین بودن، ترکب.

آیه مبارکه ذاریات صفحه ۳۳۷ «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ». اول از نظر ارتباط جملتین آیه «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» مرحله اولی است، گزارش خلقت کلّ شیء است. گاه اوقات گزارش خلقت بعض الاشياء است، هر چه بنامیم و هر چه بخوانیم و گاه اوقات گزارش خلقت کلّ شیء است. چه شیء اول که ماده اولیه باشد، کائن اول باشد که مخلوق منہ ندارند و چه اشياء بعدی که مخلوق منہ کلّ اشياء بعدی ماده است. چه خلقی که مخلوق منہ ندارد، ماده اولیه یا خلقی که مخلوق منہ دارد، موادّ دیگر یعنی ترکیبات و ترتیبات گوناگونی که به ماده اولیه داده شده است، چه انفجار اول و چه جهات دیگر که ماده اولیه با یک ترتیب خاصّی تبدیل به اتم‌ها شده، اتم‌ها مولکول‌ها، مولکول‌ها، عناصر، عناصر سایر ترکیبات مختلفه با چهره‌های گوناگون و خاصّیات مختلفه، همه اینها سرجمع زوجین هستند. الله است که زوج نیست و زوجین نیست؛ چون ترکب ندارد، حدّ ندارد، ماده نیست، نیروی مادّی نیست. از

جهان خلقت که کلاً زوجین هستند نیست. بنابراین زوجین ندارد، نه درونی، نه برونی، چون زوجین گاه درونی است و گاه برونی. زوجین برونی آن است که الله مجرد من جميع الجهات هست، مجرد دیگری هم من جميع الجهات هست، می شود زوجین، زوجین برونی است. «زوجین برّانیاً، الزوجین دخلانیاً، الزوجین برّانیاً و دخلانیاً مستحیلان من ساحة الربوبية الزوجین برّانیاً أن نعتقد أنّ ربّنا سبحانه و تعالی مجرد بحقیقة التّجرد و لا محدود لا جسم، لا زمان، لا مکان، لا نوم لا کذا لا کذا لا کذا، لا ایاک الخلقية، صفات سلبية، یشکّل سلب الخلق عن [...]». این نسبت به حقّ سبحانه و تعالی. آن وقت این زوجیت برونی ندارد، یعنی لا اله الا الله، الله با تمام جهات الوهیت که تجرّد لامحدود است باشد و یک الله دیگر هم همین طور، این زوجیت برونی است. این زوج اوست و او زوج این نیست. این زوجیت برونی است. البتّه محال است، محال است که لامحدود متعدّد باشد، من جمله ادلّه است محال است که لامحدود متعدّد باشد، بحث دیگری است، این زوجیت برونی است.

«و الزوجية الدخلانية أنّ هذا الكائن في جوهر ذاته مركّب و اقلّ ترکّب ترکّب عن زوجین فیزیائیین أو هندسین و الزوجية الدخلانية و كذلك البرّانية الخارجیه منفیتان عن ربّنا سبحانه و تعالی و امّا بالنّسبة لغير ربّنا، کلّ شیء له زوجية الدخلانية و البرّانية مع بعض». نوعاً خودهایمان در درون ذات مرکبیم، هم نظیر داریم، هم زوجیت درونی داریم هم زوجیت برونی. «و امّا الزوجية البرّانية غیر الدخلانية مستحیل» این هم نسبت به خالق، هم نسبت به مخلوق. که از نظر برونی زوجیت است، از نظر درونی فرد است. نسبت به خالق که زوجیت برونی ندارد، درونی هم ندارد. نسبت به مخلوق زوجیت درونی دارد، امّا زوجیت درونی داشته باشد و برونی نداشته باشد، این غلط است. هر موجودی نظیر دارد، نظیر در اصل مادّیت کافی است. در اصل مادّیت هر ماده ای، هر مادّی، هر نیروی مادّی، این نظیر دارد. نظیر در اصل مادّیت که ترکّب باشد و ابعاد باشد و زمان باشد و تغییر باشد و چه باشد و چه باشد.

راجعوا الى تفسير سورة الدّاريات من نفس الآية «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ». این را یادم رفت عرض کنم. خب اولاً «لعلکم تذکرون» چه را؟ خداوند هر موجودی را زوجین آفریده، شاید متذکر شوید. می شد زوجین نیافریند؟ این سؤال اول، امکان داشت؟ یک مرتبه غیر از این امکان دارد، چنین کرده که ما متذکر شویم، غیر می کرد، متذکر نمی شدیم. «هل كان من الممكن أن يخلق ربّنا سبحانه و تعالی خلقاً فرداً حقیقیّاً لیس له ترکّب؟ مستحیل» برای اینکه

موجودی که ترکب ندارد، زوجین نیست، این غنی بالذات است، غنی بالذات چرا مخلوق باشد؟ اگر خالق نیست، چرا مخلوق باشد؟ بگذارید هر دو خالق باشند. آن خالق موجودات مترکب، این هم خالق موجودات مترکب، اما آن خالق، خالق این باشد. این «لعلکم تذکرون» محدود می‌کند به حدود امکان ذاتی. امکان ذاتی در مخلوق فقط این است که زوجین باشد. مخلوقی که زوجین نباشد، البته در زوجین هم بحث داریم، مخلوقی که زوجین نباشد مخلوق نیست. آن مجرد است. مجرد عن الزوجية است، مجرد عن الزوجية است مجرد عن المادية و الترتب است، نمی‌تواند مخلوق باشند. «كما أنّ قدرة ربنا سبحانه و تعالی لا تتعلّق بالمحالات الذاتی فی الاخری من المستحیلات الذاتیة أن یخلق شیء و لیس مرکباً و لیس زوجین، أن یخلق شیء مجرد كما أن الله مجرد لا یخلق و كذلك مجرد آخر، اذا تخیلناه غیر ممکن أن یكون مخلوقاً لأنّ الغنی الذاتیة من اللوازم الذاتیة للمجرد و الفقر الذاتی من اللوازم الذاتیة لغير المجرد».

این مرحله اولی که «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، از این زوجیت، از این فقر، از این حادث ذاتی پی ببریم به غنای ذاتی. کسی فقیر است، خودش هیچ چیزی ندارد، مرتب هم غذا می‌خورد و لباس و مکان و کسی نیست به او بدهد، می‌شود؟ کسی که فقیر است در کلّ شیء، در کون ذاتش و در کیان ذاتش، در دارایی ذاتی ذاتش و عارضی ذاتش فقیر است، «إلی» باید باشد، کسی باشد و آلا اگر صرف فقر را در نظر بگیریم، معدوم است. فقر محض که هیچ چیزی نه در درون دارد و نه در برون، از خود هیچ ندارد و خودی نیست که داشته باشد، می‌گوییم هست و نیازمند به کسی نیست. این هستش فقر است، خصوصیت هستی‌اش فقر است، دارایی درونی و برونی‌اش عرضی است. پس این «لعلکم تذکرون» تذکر عقلی است، تذکر علمی است، تذکر حسّی است. کسی که دارای ادراک ماست و می‌فهمد خود دارای زوجیت است و ترکب و زوجیت و ترکب فقر ذاتی است، باید کسی باشد که به او بدهد، وجود بدهد، کمالات وجود بدهد، چیزهای دیگر بدهد، اگر کسی نباشد نمی‌شود.

«اذا قلنا فوق، یعرف منه تحت، فوق بلا تحت یسیر، تحت بلا فوق یسیر» وقتی که گفتیم فقیر، فقیری که خودش از نظر وجود فقر به زید ندارد، ولی از نظر مال فقر دارد. آن را ما بحث نمی‌کنیم، تازه آن هم همین‌طور، کسی که از نظر وجود فقر به زید ندارد، ولی هیچ چیزی ندارد، صنّار ندارد. در مال فقیر است، پس غیری باید باشد

که غنی است و به او اعطاء کند. ما فقیر دوبله را داریم عرض می‌کنیم. فقر دو معنی دارد: در ذات و در کمالات ذات.

«لعلکم تذکرون» نتیجه «ففرُّوا إلى الله»، دور شدن از هیچ دو نوع است. هیچ، اگر انسان یک نمود چیز می‌بیند، اما وقتی درون‌کاوی و درون‌شکافی عقلی و علمی بکند و نه برونی ببیند از خود و نه درونی ببیند از خود آن چیز، این فقر ذاتی واقعی است، اینجا فرار باید پیدا کند از ناچیز به چیز، از فقیر مطلق به غنی مطلق. چرا؟ چون خود کسی که فرار می‌کند، از همان‌هاست. «أنا الفارّ من الی، أنا نفسی من الموجودات المركّبة، زوجین المتغیّرة و ما الی ذلک من عوارض الفقر الذّاتیة» پس هر کسی در مواجهه با دیگری باید به او نچسبد، از او دور شود، فرار الی الله کند در بُعد اینکه کسی به من داده است، مرا ایجاد کرده است، به من کمالات داده است. «فراراً من العدم الی الوجود، من الفقر الی الغناء، من اللاشیء ذاتیاً الی کلّ شیء ذاتیاً» «ففرُّوا إلى الله». من در سی و چند سال پیش که جلسه سیّاری در تهران داشتیم که هم علمی بود و هم سیاسی و دانشجویان بیشتر شرکت می‌کردند، این بحث‌ها را به طوری که آنها بفهمند ما داشتیم و دنباله‌هایی دارد که حالا عرض می‌کنیم.

«ففرُّوا إلى الله»، باید ما دائماً در حال فرار الی الله باشیم در کلّ ابعاد. در ابعاد معرفتی، در ابعاد نیازمندی، در ابعاد دعاء و استدعاء، کما اینکه فقراء همیشه فرار الی الاغنیاء می‌کنند، اگر درک کنند فقر خود را و غنای دیگران را، از خودپایی فرار می‌کنند به سوی کسی که به آنها اعطا کند و انعام کند، با اینکه این فقرا فقر ذاتی نیست. «و لا بدّ للکون کله و هو فقیر ذاتیاً أن یکون کیانه فراراً الی الله» اصلش کیان است، در حال فرار است. سیر، در حال سیر از خود و خودی‌ها و آنکه به ما خود داده است و خودی داده است و می‌دهد در آغاز و اکنون و انجام. «و مع الاسف شدیدة لما ننظر الی تفاسیر المفسّرين، هنا لا یتنظّرون و لا یتفکّرون فی دلالة هذه الآیة المبارکة الباهرة علی وجود الله سبحانه و تعالی بأقوم دلیل، اتقن دلیل، أیقن دلیل» همین‌طور «یمرّون مرّ الکرام» بگوییم؟ کرام که نمی‌شود گفت، کرامت نیست. «اذا مررت علی مثل هذه الآیة المبارکة [...] دلیلاً علی وجود الله فقد مررت مرور اللئام، لا مرور الکرام».

مراجعه کنید به تفسیر، «آیة عدیمة النظیر فی کیفیة البرهنة علی وجود الله و توحیده تحمل أعمق الأدلة الواقعیة و العقلیة الدالة علی الله: «ظاهرة التרכب فی کل

شیء! «كُلُّ شَيْءٍ، شیء غیر الهی دیگر، شیء غیر الله، این آیه صریح است بسیار بین
«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ»، شما چیزی را نمی‌توانید از این آیه خارج کنید، بگویید ما مجرداتی
داریم، روحانیاتی داریم، بگویید مجردات، بگویید روحانیات، ولی زوجین. مجرد
مجرد که زوجین نیست، مجرد که مرکب نیست. ترکیب حالت اختصاصی ماده است.

- می‌شود چهار بخش.

- نخیر، حالا بحث می‌کنیم.

- [سؤال]

- «[...] جواب عن السؤال الآخر: يقول زوجین ذی الأربعة، نقول: لا، هذه معناً
عرفياً سوقی و لكن معنى الزوج یعنی جفت» این کتاب، اگر یک کتابی نظیر آن است،
این جفت آن است، آن هم جفت این است، چندتا هستند؟ یکی، این یکی است یا
دوتا؟ این زوج یکی است، آن زوج یکی است، دوتایش چیست؟ زوجین، چرا زوجین
است؟ برای اینکه این یک زوج است آن یک زوج، این خودش یک زوج است. تاین
کتاب خودش یک زوج است نه در ذات، در برون نظیر دارد. آن هم خودش زوج
است. پس بنابراین اگر گفتند زوج و زوجه، زوج و زوجه زوجین‌اند یا نه؟ بله، ولكن
خود زوج یک زن است یا دو زن است؟ یک زن است، ولی زوج است، زوجه است.
مرد یک مرد است یا دو مرد است؟ یک مرد است، زوج. آن جفت این است، این هم
جفت آن است. مثل فوق و تحت، فوق و تحت، فوق تحت دارد یا ندارد؟ فوق مقابل
تحت است و تحت هم مقابل فوق است. پس این معنی سوقی را کنار می‌گذاریم.
زوجین یعنی نظر به ذات این موجود که بکنیم، دوئیت است حدّاقل، منتها این
دوئیت یا دوئیت درونی است بر حسب احتمالی که عرض کردم یا دوئیت درونی
است و یا هم برونی و هم درونی است و یا دوئیت برونی نیست، درونی است، درونی
است، برونی نیست، بعضی محال بود بعضی درست بود.

- [سؤال]

- آن یک نوعش است. و در جمادات معنا هم دارد، بعد بحث می‌کنیم.

- تسلسل لازم نمی‌آید؟

- آن هم لازم نمی‌آید، نه دور لازم می‌آید نه تسلسل لازم می‌آید، حالا
می‌خواهیم بحث می‌کنیم کم‌کم، فعلاً یک مقداری از آیات را بخوانیم. اینکه من

استدعاء می‌کنم از برادران مطالعه کنید گیر بزرگش زنده بودن مؤلف است. کتاب را نگاه کنید من استدعاء می‌کنم برادران با یکدیگر هم‌فکری می‌کنیم، من که صحبت می‌کنم بر محور مطالعه آنچه قبلاً نوشتم و حالا فکر می‌کنم.

«ظاهرة التركب في كل شيء!» ما يدل دلالة قاطعة لا محيد عنها على الحاجة الذاتية في كل شيء، في أعماق ذاته، إلى ما وراءه، الذي يباينه في كيانه «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ»^۱ «مبينٌ علمياً، مبين عقلياً، مبين موعظةً، مبين دخلانياً، مبين برائياً». در تمام موارد مبين است. يعنى اين نظارت رسول الله (ص) اينجا نظارت بر چه بُعدی است؟ در بعد اول، می‌ترسانند جهان را از خودپایی، می‌ترسانند کلّ اشیاء را که زوجین است از اینکه فقط خودم هستم. می‌ترسانند اینها را از وحدت که وحشت است، می‌ترسانند اینها را از اکتفای به فقر. دریافت کنند و بفهمند که کلّ جهان خلقت و کلّ جهان غیر الله اینها فقر ذاتی دارند. آیا اگر کسی خود هیچ ندارد و دیگری چیز دارد، از خود به خودی خود باید بترسد و فرار کند به سوی کسی که دارد یا نه برای حفظ وجودش یا نه؟ «إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ» من برای شما از طرف او رسولاً و رسالتاً نذیرم، بشیر مرحله دیگر است. «النذارة مرحلة اولی فی الدعوة الالهية و البشارة مرحلة ثانية النذارة مرحلة سلبية و البشارة مرحلة ايجابية، لا اله، الا الله» هر دو نذارت است، «لا اله، الا الله» «لا اله» نذارت سلب، «الا الله» بشارت است و اگر بگوییم نذارت ايجاب، بشارت است. «إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ».

- [سؤال]

- «إِنِّي لَكُمْ» پیغمبر، «إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ» البتّه حرف زیاد است که بعد باید کم کم برسیم. «هذه الآية تتطلب في إيضاح ما تعنيه دراسة واسعة واسعة عميقة فصلناها في (حوار)»^۲ تفسیرش را ملاحظه کنید و ببینید مربوط به موسوعه تفسیر است که حالا عرض می‌کنیم. «و نستعرض هنا ما يناسب موسوعتنا، صادرين عن آيات الله البينات إنها تحکم على كل شيء بكونه زوجين، بغية التذکر». البتّه اين بُغیه، بغیه بر فرد منحصر است که غیرش محال است. یعنی نمی‌شد خداوند خلق کند اشیاء را و زوجین نباشند. چون زوجین نبودن عدم فقر است، غنای محض است و غنای محض قابل احتیاج نیست. «أن الكل فقراء إلى الله، فالفرار عن الكون الفقير اللاشيء». «منه أنا» من که می‌خواهم فرار کنم، هم از شما فرار کنم هم از جهان فرار کنم، هم از

۱. همان.

۲. همان.

خودم، «فراراً منی و من اضرابی و امثالی، فراراً من کلّ زوج من المخلوقات فراراً الى الله و قراراً مع الله».

«إلى المكوّن الغني الذي خلق كلّ شيء». «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» یک مقدار روی «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» صحبت کنیم. «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» چیست؟ «من کلّ شیء نعرفه»؟ من حتماً ببینم، چیزی که من ببینم، لمس کنم، دریافت کنم؟ نه، هر آنچه چیز است در نزد حقّ، چیز مخلوق. «الشیء المخلوق عند الله اعمّ مما عرفناه أو لمّا نعرفه أو لم نعرفه» «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»^۱ سوره یس، «خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا»، «ازواج کلّها» کلّ شیء است. کلّ ازواج را آفرید. ازواج نر و ماده که نیست، یکی این است. تمام موجودات جهان را آفرید روی سه بُعد، «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ». نباتات، حیوانات «وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ» انسان‌ها، سوم: «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»، حالا نمی‌دانند. «لا يعلمون حالياً سوف يعلمون بعداً أو سوف لا يعلمون على طول الخط كالمادة الأولية» ماده اولیه را چه کسی می‌تواند بفهمد. این قدر ما در نجف دقت کردیم، این قدر بحث کردیم، این قدر فکر کردیم، اینجا آنجا، سی سال بیشتر عقل‌مان به اینجا رسید که هست، اما نمی‌دانیم چیست، مثل خدا که هست، خدا هست، اما نمی‌دانیم چیست. چون من نمی‌دانم خدا چیست، پس نیست؟ نه، هست، اما نمی‌دانم چیست. «المادة الأولية كذلك موجودة بلا شكّ مزدوجة بلا شكّ ذات بُعدين اثنين أو ثلاثة ابعاد فيزيائيين أو هندسيين بلا شكّ ولكن لا نعلم» مگر انسان علمش به چقدر چیزها رسیده؟ در آیه سؤال عن الروح در سوره اسراء و «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۲ مجذور مکعب جهل. «من العلم» بعض «العلم» «الا قليل» ماده قليل، «لأ» تنکیر که تبعیض است. بعضاً فی بعض فی بعض. حالا به نظر برداران عزیز جهل ما بیشتر است یا علم خدا؟ علم خدا بیشتر است. چون خدا می‌داند آنچه را ما می‌دانیم و نمی‌دانیم، ولی ما یک مقداری می‌دانیم، گرچه این دانستن ما دانستن واقعی نیست، ولی دانستن ما در مقابل معرفت حقّ، هیچ هیچ است، تازه علم حقّ مانند ذات حقّ و صفات ذات حقّ تباین کلّی دارد با علم ما، مثل صفات ما و مثل افعال ما.

پس ببینید اینکه خدا گزارش می‌دهد «ربّنا يعرف خلقه لا أنا و من کلّ شیء، کلّ شیء عندکم؟» که نمی‌فهمند، نمی‌دانند، مقداری می‌دانند، مقداری نمی‌دانند. «کلّ

۱. یس، آیه ۳۶.

۲. اسراء، آیه ۸۵.

شیء»، گزارش اصل خلقت است. «خالق و مخلوق» مخلوق هرچه هست. هرچه مخلوق هست، چه می‌دانید، چه نمی‌دانید، چه خواهید دانست، چه نخواهید دانست، چه نتوانید بدانید، تمام اینها را شامل است. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» یعنی لا يتغلط من شیء مخلوق ما لیس زوجین، لازم ذات المخلوق کونه زوجین و لازم ذات الخالق کونه مجرداً عن التركبات».

«مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»: ما کنا نعرفه، و ما عرفناه بالجهود العلمية، و ما نحن في سبيل معرفته، و ما لن نعرفه لاختصاص معرفته بمکونه «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» ما لا يعلمونه حالاً، أو و لا استقبالاً، لاستحالة أن يعلمه إلا الله كالمادة الأم» چون علم دو نوع است - در تقسیم خیلی مختصر-: یا علمی است که مساوی با قدرت است، علم مطلق مساوی با قدرت مطلقه، خلاقیت است. اما بعض العلم پس بعض القدرة، این خلاقیت ندارد. شرط اصیل خلاقیت چه در ماده اولی چه در موارد دیگر، علم مطلق است، پس قدرت مطلقه که البتة حیات هم هست.

اگر چنانچه ما ذاتاً یا تعلیماً... پیغمبر، اگر پیغمبر بزرگوار محمد بن عبدالله (ص) که اعقل عقلاء، اعلم علماء، اعرف عرفای عالم وجود علی الاطلاق بوده و هست، اگر ذاتاً همان دانستن خدا و قدرت خدا را در ایجا داشته باشد، پس «لا اله الا الله» غلط است، رب دوم است، مخلوق نیست. و تعلیم هم نمی‌شود. کما اینکه ذات محمد (ص) امکان ندارد، چون مخلوق است، امکان ندارد که علم مطلق و قدرت مطلقه داشته باشد که سبب خلقت است، چه خلقت اولی چه خلقت آخری، همان‌طور اعطاء هم نمی‌شود. «کما لیس لغير الربّ الربّانية ذاتية كذلك الربّانية غيرية، الربّانية ليست غيرية، ربّانية ذاتية، الالهوية ذاتية، ولاية التكوينية ذاتية، الولاية التشريعية ذاتية فالالهوية الربّانية آتياً ما تقول» این چیزهایی که مربوط به اصل خالق است، این نه دیگری خود ذاتاً دارد و نه قابل اعطاست. اینکه می‌گوید خدا اذن داد به فلان کس که برود تکوین کند، اذنی نیست، اذن حادث نیست. ولایت تکوینی که از امور حادثه نیست، از امور ذاتیه حقّ سبحانه و تعالی است.

«فالشئیء- آیا کان- کیانه أنه زوجان»^۱ یک کون داریم، یک کیان، ما کیان را می‌خواهیم بگوییم. وضع شیء در اصل وجود تجرّد است یا غیر تجرّد؟ تجرّد که زوجان نیست، تجرّد نه در برون نظیر دارد، نه در درون. در برون ندارد، چون محال است تعدّد غیر محدود.

- تجرّد مطلق؟

- ما مطلق را داریم بحث می‌کنیم، تجرّد غیر مطلق تجرّد نیست مادّی است، چون برزخ بینهما ندارند. من دیروز عرض کردم، برزخ بین مجرد مطلق و غیر مجرد مطلق، آن وقت غیر مجرد مطلق دو نوع است: یک ماده است یک مادّی، مادّی هم چند نوع است: یک مرتبه محسوس است، ملموس است، یک مرتبه نه، نمی‌توانیم آن را بفهمیم، نمی‌توانیم آن را ببینیم، ولیکن این دارای زوجیت است، زوجیت لازمه مادّیت است. «إن الشئیء المادة»...

- [سؤال]

- نه، «خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا». «مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» دو بُعد دارد. «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»، اگر «ما لا يعلمون» ماده اولیه باشد «وَمِمَّا» نباید باشد، برای اینکه کلّ اشیاء «ما لا يعلمون» خلق شدند. نکته خوبی می‌فرمایید. «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» چه می‌خواهد بگوید؟ ماده اولیه را نمی‌خواهد بگوید.

- و این «مِمَّا» تنها بیانیه می‌شود؟

- بله، ماده اولیه در اینجا نیست. چرا؟ برای اینکه «مِمَّا» یعنی اشیاء را از «ما تنبت الارض» و از «انفسهم» و از «ما لا يعلمون» خلق کرده، این که نیست. اشیاء از ماده اولیه است، این «من»، «من» بیانیه است، «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» چه؟ «مِمَّا تنبت الارض» بیانیه است، «ما تنبت الارض»، بعد بالاتر: «انفسهم»، بعد «ما لا يعلمون». یکی از «ما لا يعلمون»ها چیست؟ ماده اولیه است، ماده اولیه هم زوج اول است که این مخلوق اول است که کونش زوجیت است و موادّ دیگر، کیانش زوجیت‌های مختلفه هستند. چون یک زوجیت اولی داریم و یک زوجیت‌های دیگر، یک ترکیب اول داریم که لازمه وجود ماده است، لازمه وجود مخلوق است و یک

زوجیت‌های بعدی داریم که با اختلاف ترکیبات ذرات اتم، اتم‌ها، ملکول‌ها، عنصرها و... اینها با هم فرق می‌کنند.

«إن الشيء المادة كسائر المواد»^۱ این «إن الشيء المادة» مراد ما از شیء، شیء مطلق نیست، بلکه شیء مخلوق است دیگر. «إن الشيء المادة كسائر المواد، أو المادي كسائر الأرواح» سائر، سایر فارسی نیست، سائر عربی است. «إن الشيء المادة» یعنی چه؟ یعنی همه مواد، سائر سیرکننده است، سائر بقیه را نمی‌گوید. بعضی می‌گویند این تفسیر خیلی مشکل است، نه، مشکل نیست، عربی است، فارسی نیست. «إن الشيء المادة كسائر المواد» یعنی «ككُلِّ المواد» آلهایی که شیء ماده هستند، مثل بقیه مواد که شیء ماده همه مواد است. «إن الشيء المادة كسائر المواد» یعنی كالمواد السائرة في كل المواد «أو المادي كسائر الأرواح» أرواح إنسانية ملائكية جنية، حیوانیة و ما علی ذلك «إنه ككُلِّ و دون استثناء، محكوم بازدواجیة الكون و الكیان». کیان با کون فرق دارد، کون قصد وجود است، کیان حالت وجود است. حالت وجود دو نوع است: یک حالت وجود اولی است، یک حالت وجود متأخر است. «الحالة الوجودية الاولى للكون المادي الازدواجي الاولى» اصل ازدواج که اگر این ازدواجیت را برداریم، هیچ چیزی نیست. اگر این ترکیبی که لازمه اصل ماده است بردارند، ماده را برداشتن و اعدام کردند. این اصل کون است، آن وقت کیانش با کون ملازم است، کیان بر محور کون است. کون بر محور کیان است. وجود مادی بر محور ازدواجیت، ازدواجیت بر محور ماده، نمی‌توانیم از هم جدایشان کنیم. بله، بعضی از کیان‌ها را می‌شود از ماده جدا کرد «کیان الماده انساناً مثل رماداً، کیان التراب مثلاً حجراً» این حالت فرق می‌کند، یک حالتی است که قابل فرق کردن است که کیان باشد. کیان یعنی کون الخاص، یک کون خاصی است که قابل فرق کردن است با حفظ وجود، مثل اینکه ماده اولیه را این‌طور می‌کنند، بعد آن‌طور می‌کنند، بعد آن‌طور می‌کنند، اصل خمیر مایه آن است.

ولكن یک کیانی است که اگر بردارند، کون از بین می‌رود. «الکیان الازدواجی الاصلی لاصل الماده اذا ازلنا عن الماده الاصلیة الکیان الازدواجی کاصل فقد ازلنا الماده [...]» پس کون یک کون است و کیان دو کیان است، کیان حالت کون است. «حالة ذاتية للكون و حالة يتفرق».

«إن الشيء المادة كسائر المواد، أو المادي كسائر الأرواح، إنه ككلّ و دون استثناء، محكوم بازواجية الكون و الكيان». عرض کردم ازدواجیه هم در اینجا دو نوع است. «کیفما کان و آیا کان» ماده اولی یا ماده‌های دیگر، منتها در ماده اولی کون و کیان ملازمند، در مواد دیگر کون و کیان دوم ملازم نیستند. کون و کیان اول همیشه است، کون و کیان اول اصل ترکیب و ماده، همیشه است، ولكن کیان ثانی، ترکیب عارضی بر ماده، ترکیبات دیگر بر ماده که اضافه و عارض بر اصل ترکیب مادی است، اینها همیشه نیستند.

«فلا تجد، و محال أن تجد: خلقاً هو فرد كائن واقع دون قرین» «یعنی دون قرین لا فی ذاته و لا خارج ذاته» قرین ندارد، نه در ذات و نه در خارج. «و إن كان في المادة الأم نفسها» ماده أم همان ریزی که توهماً تصور می‌کنیم، آن ماده ریز حدافل دو بُعد دارد گرچه ما نفهمیم. «خلقاً هو فرد كائن واقع دون قرین، و إن كان في المادة الأم نفسها، كما و أن الزوجية و الترتب و الأبعاد لزام الكيان المادي ما دامت كائنة» این کیان اول است. «فإذا زالت عن الوجود زالت الزوجية كما تزول المادة نفسها» این ترکیب رفت، خود هم رفت، با رفتن مرکب جزئین معنا ندارد. چون جزئین نمی‌توانند باشند جز با هم و نمی‌توانند بروند جز با هم. بودن یکی جز دیگری، بودن نیست، رفتن یکی جز دیگری باز رفتن نیست. «و كما أنها توجد لأول و حلة مركبة الكيان» دو بُعد دارد در حقیقت، اگر بُعد دومی باشد، بُعد اول که هست. اول که خداوند این ماده اولیه را آفرید، ماده آفرید. این ماده که لازم‌اش ترکیب است. ترکیب اصلی که لازمه ماده است، او را آفرید، ترکیب دیگر برای بعد است. «كان عرشه على الماء»^۱ مرحله اولی است، بعد سماوات و ارض و سماواتیان و ارضیان را با اتم‌ها و ملکول‌ها و عنصرها و چیزهای مختلف آفرید.

این مرحله اولی، ایجاد، ایجاد مرکب، آخر سر اگر اعدامی باشد که در روز قیامت که اعدام نیست، در نار هم اعدام روح است، اعدام جسم نیست. اعدام روح، خود روح هم که شیء است و شیئی است که مزدوج است، خود ارواح جهنمیین که بعد از خاموش شدن جهنم و تمام شدن عذاب اعدام می‌شوند، اعدام حالت سلبی برداشت از حالت ایجابی اول است. حالت ایجابی اول، روح کافر که خلق شد، این روح کافر مزدوج خلق شد. چون شیء است. وقتی هم که روح کافر اعدام می‌شود، این زوجین

اعدام می‌گردد. حالا اعدام به دو وضع اصلی که یک وضع را ما می‌فهمیم، دیگری را نمی‌فهمیم. آنکه می‌فهمیم، خداوند همان‌طور که در ایجاد زوجین قدرت آورد و ایجاد کرد، در اعدام هم قدرت بیاورد. این است که نوعاً می‌گویند. ولی حرف صحیحی نیست، حرف صحیح این است که اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها. ما معنی حرفی هستیم، معنی حرفی اینجا به درد می‌خورد. ما در روایت داریم. آنچه روایت دارد و قرآن هم دارد که آخوند نفهمیده است.

معنی حرفی اینجا داریم که فقر ذاتی است که خداوند وقتی چیزی را موجود کرد، هم وقتی که ایجاد کرد، این شیء نیاز ذاتی دارد، هم در ادامه وجود نیاز ذاتی است. اگر آنی خداوند صرف‌نظر از قدرتی بکند، نابود است. لزومی ندارد اعدام کند، اعدام نمی‌خواهد. مثل کسی که او را گرفتند و نگه داشته‌اند. اگر بخواهند او را زمین بیندازند، باید یک کاری کنند که او را بیندازند؟ نه، او را رها می‌کنند، می‌افتد دیگر. خدا هم آن قدرت را رها کند، تمام می‌شود. این شعر بسیار خوبی است که اگر نازی کند از دم فرو ریزند قالب‌ها، نه قالب‌های کیانی، قالب‌های کونی. همه موجودات اگر آنی حق سبحانه و تعالی اراده خود را منقطع کند از ادامه موجودات در هر وضعی از اوضاع وجود، کلّ عدم عدم، نه فقیری که ذات است و خودش نیازمند است، نخیر، عدم. خورشید وقتی که غروب کند، نمی‌شود گفت که نور هست و طور دیگری است، نور اصلاً نیست. البته مثال است و آلا ما که نور خورشید حق نیستیم، مثال است، ما جز مثال نمی‌توانیم بگوییم.

- [سؤال]

- حالا عرض می‌کنیم. کلّ شیء دیگر، کلّ شیء، چگونه؟ چه می‌دانیم چگونه است. کلّ شیء، همان‌طور که این انگشتر من مرکب است، آن را می‌بینیم، روح هم مرکب است، ولی ما نمی‌بینیم. چون «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» است دیگر، ما نمی‌دانیم.

ما سه مرحله داریم: مرحله اولی و اخیره برای ما خیلی غامض است، مرئی نیست، مفهوم نیست، محسوس نیست، ملموس نیست که حقیقة القدرة الربّانية در آنجا کارگر است. ایجاد ماده اولی که ایجاد مرکب است. این ایجاد مرکب که ایجاد اصل ماده است با لازمه ذاتی ترکب و باز نمی‌شود «با» گفت. ایجاد ماده است که لازمه ذاتی اش ترکب است، ایجاد شد، نه اینکه اول این جزء را، بعد آن جزء را. با هم، گرچه با هم، همی وجود ندارد، اصلی وجود ندارد. در مرحله اخیره هم خداوند نازی کند از دم فرو ریزند قالب‌ها. وقتی که اراده بقاء وجود ارواح کفار که «ذائقوا

وَيَا لَأَمْرِهِمْ^۱ شد، درجا معدوم می‌شوند، لازم نیست زوری بزند تا معدوم بشوند. ما اگر بخواهیم کسی را معدوم کنیم، باید بکشیم، ولیکن خداوند بخواهد بکشد، دیگر اراده ندارد باشد. اراده که ندارد باشد، او از بین رفته است. اینجا یک بحث‌هایی است که در حوار مراجعه بفرمایید، من تفصیل دادم، ولی در تفسیر فقط اشاره کردم. اینها را مراجعه بفرمایید، فردا بحث کنیم که آیا ما جزء لا یتجزی داریم یا نه؟ این لا یتجزی مراحلی دارد:

۱- لا یتجزای عقلی؛

۲- لا یتجزای فیزیکی در قدرت محدود؛

۳- لا یتجزای فیزیکی در قدرت لا محدود.

این لا یتجزای فیزیکی در قدرت لا محدود، لا یتجزی است؛ یعنی در قدرت لا محدود واقعاً تجزیه‌پذیر نیست که قدرت در اینجا کال است و کند است یا نه، اگر خداوند تجزیه کند، این اعدام است. اینها را آقایان ملاحظه بفرمایید، ان شاء الله فردا تتمه بحث را هم بر محور تفسیر که مختصراً ما نوشتیم و هم بر محور حوار خواهیم داشت.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».